

گونه‌شناسی روایات اختلاف قرائت اهل بیت با قرائت مشهور

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۱۰

محمد جعفری پور^۱

محمد کاظم رحمان ستایش^۲

چکیده

در بخشی از روایات ائمه علیهم‌السلام، علاوه بر ارائه قرائتی متفاوت از قرآن کریم، قرائت رایج را با استدلال‌هایی تخطئه نموده‌اند. چندگونگی این استدلال‌ها و نقد آن‌ها مسأله‌ای است که پژوهش‌ها بر آن متمرکز است. اهمیت فهم صحیح قرآن، در پرتو قرائت درست آن، از یک سو و جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان مفسران حقیقی قرآن از سوی دیگر، اهمیت واکاوی این گونه روایات را آشکار می‌سازد. تخطئه قرائت مشهور با استدلال‌هایی به گونه‌های عقیدتی یا تاریخی یا ادبی دیده می‌شوند. اعتبار سندی و قوت فقه الحدیثی برخی از این روایات از یک سو و سازگاری قرائت ارائه شده در آن‌ها با رسم الخط و اصول قرائت از سوی دیگر می‌تواند جایگاهی قابل قبول برای این روایات ایجاد کند.

کلیدواژه‌ها: گونه‌شناسی، قرائت اهل بیت علیهم‌السلام، قرائت تفسیری، تخطئه قرائت..

مقدمه

قرآن کتابی است که به شکل قرائت آیات توسط پیامبر بر مردم ابلاغ شده و متن مکتوب و نگارش یافته، گزارش‌گران قرائت است. شناخت قرائت نبوی برای اثبات متن قرآن مهم‌ترین نقش را بر عهده دارد. از ابتدای رسالت ملاک فراگیری قرآن، علاوه بر کتابت قرآن، قرائت

۱. دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی دانشگاه قم (نویسنده مسئول) (saghalain@gmail.com).

۲. استادیار دانشگاه قم (krsetayesh@gmail.com).

مصحف بوده است؛ چراکه نگارش اولیه قرآن عاری نقطه‌گذاری و اعراب‌گذاری بوده است. از این رو قرائت قاری نقش مهمی در شناخت آیات داشته است.

قرائت‌های گوناگونی در دانش قرائت مطرح شده و مستندات تاریخی و روایی هم برای هر یک ذکر شده است. قرائت حفص از عاصم در مدینه شهرت یافته و در دیگر مناطق جهان اسلام احیاناً قرائت‌های دیگری شهرت داشته است. امامان شیعه علیهم‌السلام پیروانشان را به قرائت قرآن، همان‌گونه که مردم قرائت می‌کنند، امر کرده‌اند.^۱ به این ترتیب، غرض اهل بیت علیهم‌السلام از میان بردن اختلاف در همه امور دینی و از جمله قرائت قرآن بوده است. از طرف دیگر، روایاتی از اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده که حاکی از آن است که مناسب است قرآن به گونه‌ای دیگر، غیر از قرائت مشهور، خوانده شود. گذشته از اعتبار سندی، دلالت و فقه الحدیث این روایات هم برای شناخت چرایی اختلاف اهل بیت علیهم‌السلام با قرائت مشهور نیاز به تحقیق و بررسی دارد.

با تحقیق گسترده در روایات قرائت اهل بیت علیهم‌السلام شاهد هستیم که روایات قرائت اهل بیت علیهم‌السلام در لحن و بیان یکسان نیستند. برخی از این روایات - که اکثریت آن‌ها را تشکیل می‌دهند - تنها قرائتی متفاوت از قرائت رایج ارائه داده‌اند و دسته‌ای دیگر با عباراتی همانند «هكذا نزلت» و مانند آن - که قریب هفتاد روایت با حذف مضمون تکراری هستند - بیان‌گر لایه اولی معنای آیات به هنگام نزول است. دسته سوم - که مهم‌ترین دسته‌اند - با حذف مضمون تکراری حدود بیست و هشت روایت است که قرائت رایج را تخطئه کرده و قرائتی نوین و گاه همراه با استدلال ارائه داده‌اند. مسأله اصلی این پژوهش آن است که دسته سوم از این روایات چه گونه‌هایی از جهت استدلال دارند؟ چگونه می‌توان با آن‌ها برخورد کرد؟ در ضمن گونه‌شناسی، باید میزان اعتبار سندی و دلالتی روایات و فقه الحدیث آن‌ها نیز تعیین شود.

با وجود پژوهش‌هایی که درباره قرائت اهل بیت علیهم‌السلام و بررسی دو دسته اول و دوم از روایات اهل بیت علیهم‌السلام - که با قرائت مشهور ناسازگارند - انجام شده است، درباره دسته سوم پژوهشی انجام نشده است. ما با روش تحلیلی - توصیفی به بررسی این روایات خواهیم پرداخت. با توجه به آن‌که این‌گونه روایات، شبیه تحریف قرآن کریم را به شکلی مطرح می‌سازند، این پژوهش ضروری می‌نماید.

با بررسی نگارندگان، مجموع روایاتی که نهی از قرائت مشهور در برخی آیات کرده و قرائت

رایج را تخطئه نموده‌اند، سه گونه هستند: چهارده روایت با استدلال عقیدتی که پنجاه درصد روایات را تشکیل می‌دهند و روایات با استدلال تاریخی و ادبی هرکدام هفت روایت و بیست و پنج درصد از روایات را در این بخش تشکیل می‌دهند. هریک از گونه‌های تخطئه قرائت مشهور، همراه با تحلیل نمونه آن گونه در پی می‌آید.

گونه اول، تخطئه قرائت مشهور با استدلال عقیدتی

گاه اهل بیت علیهم‌السلام در روایاتی ضمن ناصواب دانستن برداشتی که از قرائت مشهور استفاده می‌شود، قرائت دیگری ارائه کرده‌اند. ایشان در ارائه این قرائت، گاه به استدلال‌های عقیدتی استناد جسته‌اند؛ یعنی یک عقیده قطعی را شاهد بر تخطئه قرائت مشهور دانسته‌اند. روایت ذیل نمونه‌ای از این روایات است که به احتمال زیاد در آن فعل *يُنطِقُ* به جای *يَنْطِقُ* ارائه شده است، اگرچه احتمالات دیگری درباره قرائت اهل بیت علیهم‌السلام داده شده که بدان اشاره خواهد شد:

[عدة من اصحابنا، عن [سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ الْمِصْرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ، قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ الْكِتَابَ لَمْ يَنْطِقْ وَلَكِنْ يَنْطِقُ وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ هُوَ النَّاطِقُ بِالْكِتَابِ، قَالَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ، قَالَ: فَقَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّا لَا نَقْرُؤُهَا هَكَذَا. فَقَالَ: هَكَذَا وَ اللَّهُ نَزَلَ بِهِ جِبْرِئِيلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ لَكِنَّهُ فِيمَا حُرِفَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ!]

ابو بصیر گوید: درباره آیه *«هَذَا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ»*، این کتاب ماست که بحق با شما سخن می‌گوید، سؤال کردم، حضرت فرمود: کتاب سخن نگفته و نخواهد گفت؛ لکن رسول خداست که کتاب را به سخن می‌آورد. خداوند می‌فرماید: *«هَذَا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ»*، این کتاب ماست که به حق با شما به سخن می‌آید. عرض کردم: فدایت شوم! ما این‌گونه نمی‌خوانیم. فرمود: به خدا قسم! جبرئیل بر رسول خدا این‌گونه نازل کرد؛ لکن این از مواردی است که در قرآن تغییر داده شده است.

فهم مراد امام علیه‌السلام در روایت فوق وابسته به این است که معنای تعبیر «کتاب» و «نطق آن»

روشن شود تا زمینه تحلیل و ارزیابی این روایت فراهم آید.

معنای کتاب در آیه

«ماوردی» سه دیدگاه در بیان معنای واژه کتاب در این آیه مطرح کرده است. این دیدگاه‌ها عبارت‌اند از:

اول، کتاب به معنای قرآن کریم است. ابن قتیبه به این دیدگاه معتقد است.
دوم، کتاب به معنای لوح محفوظ است. این دیدگاه را مقاتل بن سلیمان و مجاهد مطرح کرده‌اند.

سوم، کتاب به معنای نامه اعمال است. این دیدگاه از کلبی نقل شده است.^۱ اکثر مفسران بر معنای دوم و سوم تأکید دارند، از جمله علامه طباطبایی. ایشان صحیفه اعمال را معنای ظاهر آیه می‌داند که همان لوح محفوظ است.^۲ چند دلیل برای این برداشت ذکر شده است.

اولاً، سیاق آیات مهم‌ترین دلیل انطباق «کتاب» بر دو معنای یاد شده است. ثانیاً، آیه ﴿وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^۳ «و نزد ما کتابی است [به نام لوح محفوظ یا صحیفه عمل هر مکلف] که به حق سخن می‌گوید»^۴ که به لحاظ تعبیر، شباهت بسیاری به آیه مورد بحث دارد و به معنای «نامه اعمال یا لوح محفوظ» است. علامه طباطبایی تعبیر «لدینا» را به جهت شرافت آن می‌داند.^۵

ثالثاً، روایتی که از ابن عباس از طریق عامه وارد شده است، همچنان‌که روایتی هم از امام صادق علیه السلام بر معنای دوم و سوم از کتاب تأکید می‌کند.^۶ دلیل‌های سه‌گانه فوق‌روی هم رفته مؤید معنای «نامه اعمال یا لوح محفوظ» برای واژه «کتاب» در آیه ۲۹ سوره جاثیه است.

از سوی دیگر، ادله‌ای هم برای اراده معنای قرآن کریم از واژه «کتاب» وجود دارد؛ از جمله

۱. النکت و العیون، ج ۵، ص ۲۶۸؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۱۳۴.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۶۹.

۳. در ترجمه آیات قرآن از ترجمه‌های آیتی، مکارم و مشکینی استفاده شده است.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۶۲.

۵. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۶۹.

۶. رک: همان، ص ۱۸۲.

روایتی که درباره نطق قرآن در کتاب الکافی^۱ نقل شده و نیز دعایی از امام سجاد علیه السلام^۲ و همچنین سخنی از حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه^۳ از جمله مواردی است که این دیدگاه را تأیید می‌کند. اگر «کتاب» را طبق این روایت، به قرآن معنا کردیم، مفهوم روایت صحیح ابو بصیر این گونه می‌شود که باید کسی که این کتاب را می‌فهمد و مخاطب حقیقی قرآن کریم است، برای شما تبیین کند. در واقع، روایت فوق همانند روایات متعددی از قبیل انحصار فهم قرآن به اهل بیت علیهم السلام است؛ همانند روایت:

إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوِّطَ بِهِ؛^۴

قرآن را تنها مخاطب اصلی قرآن می‌فهمد.

یا:

لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ عَنِ الْقُرْآنِ؛^۵

چیزی دور از ذهن تر از قرآن نسبت به فهم مردم وجود ندارد.

مراد از نطق کتاب

در این روایت، مطلق نطق از کتاب نفی شده است. مراد از این نطق که در این جا مورد اختلاف قرار گرفته، چیست؟ در این جا پاسخ به دو سؤال باید مشخص شود: اول آن که، آیا کاربرد «ینطق» به صیغه معلوم برای «کتاب» می‌تواند صحیح باشد؟ دوم آن که، در صورت

۱. «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا مَضَى وَعِلْمٌ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ وَبَيَانٌ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ»؛ این همان قرآن است، از او باز پرسید، او هرگز به زبان شما سخن نکند، من از او شما را خبر می‌دهم که در آن است علم هر چه گذشته و علم هر چه تا روز قیامت بیاید، قرآن میان شما حکم است و در هر چه اختلاف دارید بیان قاطع دارد، اگر از من پرسید به شما می‌آموزم (الکافی، ج ۱، ص ۶۱).

۲. «فَقُلْتُ عَزَّ جَلَالُكَ فِي تَأْكِيدِ الْكِتَابِ وَقَبُولِ مَا جَاءَ فِيهِ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ»؛ [پروردگارا!] تودر تأکید کتابت و قبول آنچه در آن آمده است، فرمودی: این کتاب ماست که با شما به حق سخن می‌گوید (اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۴۹۰).

۳. «إِنَّا لَمْ نُحَكِّمِ الرِّجَالَ وَإِنَّمَا حَكَمْنَا الْقُرْآنَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ حَظٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ إِلَّا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمانٍ وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ»؛ ما مردان را حاکم قرار ندادیم، بلکه قرآن را حاکم گردانیدیم، و این قرآن خطی است نوشته شده میان دو پاره جلد که به زبان سخن نمی‌گوید و ناچار برای آن مترجمی لازم است (که منظور آنرا بیان کند) و مردانند که از آن سخن می‌گویند (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵).

۴. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲.

۵. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰۳.

صحت، این کاربرد حقیقت است یا مجاز؟

لغویان در این باره - که «نطق» به معنای سخن گفتن و تکلم با صوت و حروفی است که معنا را انتقال می‌دهد - اختلافی ندارند؛^۱ لکن برخی نطق را از انسان به حیوان سرایت داده‌اند؛ چون نطق در برابر صمت و سکوت است. براساس این فهم لغوی، هر چیزی که صدا داشته باشد، ناطق است. پس حیوانات ناطق هستند و غیر آن صامت‌اند.^۲

لغویان کاربرد «ناطق» را برای «کتاب» صحیح دانسته؛ لکن در معنای آن تصرف کرده و ناطقیات را برای کتاب، به بیّن و روشن بودن مطالب آن معنا کرده‌اند. خلیل فراهیدی در این باره می‌گوید:

والکتاب النَّاطِقُ: البین، قال لبید أو مذهب جدد علی ألواحه النَّاطِقُ المبروز والمختوم؛^۳
منظور از کتاب ناطق یعنی واضح و آشکار.

راغب اصفهانی معتقد است که چیزی غیر از انسان نمی‌تواند باالاصاله ناطق باشد.^۴ وی کاربردهای نطق را در قرآن کریم برای غیرانسان تبعی دانسته، درباره گفتار حضرت سلیمان که فرمود: «عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ»؛ زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده،^۵ معتقد است به اعتبار این که حضرت سلیمان معنای صدای حیوانات را می‌فهمید، نطق به کار رفته است. همو درباره نطق اعضای بدن علیه انسان در قیامت - که مجرمین از آن‌ها سؤال می‌کنند: چرا بر علیه ما شهادت می‌دهید - می‌گویند: «أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»؛ آن خدایی که همه چیز را (همه سخن‌گویان را) به سخن درآورده، ما را به سخن درآورد،^۶ قایل است که مقصود، اعتبار و پندگرفتن از اعضای بدن است. در واقع، با زبان بی‌زبانی بر کارهای زشت انسان در قیامت گواهی می‌دهند. باز در آیه مورد بحث «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ»^۷ اسناد نطق به کتاب را از این بابت می‌داند که کتاب، نوشتاری است که چشم انسان آن را

۱. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۳۸۷.

۲. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۵۴.

۳. کتاب العین، ج ۵، ص ۱۰۴.

۴. مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۱۱.

۵. سوره نمل، آیه ۱۶.

۶. سوره فصلت، آیه ۲۱.

۷. سوره جاثیه، آیه ۲۹.

درک می‌کند. به بیان دیگر، راغب، نطق و سخن اشیا را همان جهت عبرت گرفتن از وجود آن‌هامی داند که خود نوعی نطق است. او نتیجه می‌گیرد کسی که معنایی را از چیزی بفهمد، آن چیز نسبت به او ناطق است؛ هر چند که موجودی ساکت و صامت باشد؛ مثل کتاب در آیه مورد بحث برای افراد خاص و برعکس، اگر کسی از چیزی که ناطق است، چیزی نفهمد، نسبت او صامت است؛ مثل شخص فارسی‌زبانی که عبارات عربی را متوجه نمی‌شود.^۱

با این بیان روشن شد که در اصل، نفی نطق از کتاب در روایت صحیح ابابصیر، به معنای حقیقی آن است؛ اما کاربرد نطق برای کتاب به صورت مجازی مانعی ندارد. پس اگر گفته می‌شود که کتاب ناطق است، به عنوان بین بودن آن است.

فقه الحدیث

در مقام تبیین حدیث فوق الذکر، با توجه به نکاتی که توضیح داده شد، چند نوع تفسیر قابل ارائه است:

اول آن‌که، امام علیه السلام در این روایت درصدد آن است که بفرماید بین بودن قرآن، به طور کامل برای هر کسی نیست و زبان این کتاب را به طور کامل تنها عده‌ای از افراد خاص می‌دانند؛ همان‌طور که در جای دیگر فرمودند:

إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِّبَ بِهِ؛^۲

قرآن را فقط مخاطب آن می‌شناسد.

یا فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام در ماجرای حکمیت مبنی بر کارساز نبودن قرآن برای حکمیت؛ چراکه قرآن تنها یک نوشته است و انسان نیست که زبان داشته باشد و بتواند منظور دقیق خود را بیان کند و ممکن است هر کسی به سود خود از جانب قرآن سخن بگوید.^۳ امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

من در قرآن تأمل کردم و دیدم همه فرقه‌های مختلف، از «مرجئه» و «قدریه» تا برسند به «زنادقه» - که اصلاً بدان عقیده ندارند - از آن در برابر طرف خود، بر عقیده خود

۱. رک: مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۱۱.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲.

۳. نهج البلاغه، ص ۱۸۲.

دلیل می‌آورند و مردان بزرگ را مغلوب می‌کنند. از این جا دانستم که قرآن حجت نیست، مگر با قیّم و نگهداری که آن را کامل بدانند.^۱

و در ادامه، امام معصوم را قیّم قرآن می‌داند. نیز در جای دیگر حضرت علی علیه السلام فرمود:
شما از این قرآن بخواهید برای شما سخن بگویند؛ اما او هرگز برای شما سخن نمی‌گوید؛ ولی من تنها کسی هستم که می‌توانم شما را از آن با خبر کنم.^۲

دوم آن‌که، برخی از محدثان درباره حدیث مورد بحث معتقدند که امام علیه السلام قرائتی غیر رایج ارائه نموده‌اند؛ زیرا برخلاف ابوبصیر - که فعل «يَنْطِقُ» را در آیه ۲۹ سوره جاثیه - به صیغه معلوم قرائت نموده، امام علیه السلام فعل یاد شده را به صیغه مجهول قرائت نمودند. با توجه به این‌که نگارش‌های روایی در آغاز فاقد اعراب بوده‌اند، می‌توان گفت این کیفیت اعرابی در نسخه‌های کنونی ساخته و پرداخته ذهن نسخه‌نویسان باشد؛ زیرا اگر نسخه اصلی اعراب‌گذاری شده بود، شارحان و محدثان به هیچ وجه در چگونگی قرائت امام علیه السلام تردید نمی‌کردند. فیض کاشانی این مطلب را با تردید ابراز نموده است.^۳ از آن جا که برداشت ایشان با حدس و گمان همراه است و شاهد خاصی ندارد، برخی مفسران این نظریه را تضعیف کرده‌اند.^۴

سوم آن‌که، ملاصالح مازندرانی در شرح حدیث، مدعی تحریف در لفظ «کتابنا» شده و معتقد است که این واژه «کتابنا» بوده است (صیغه مبالغه ماده کتب). منظور از این واژه، عالمی است که به حد کمال رسیده است و مصادیق آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و اوصیای بعد از آن علیهم السلام هستند.^۵

چهارم آن‌که، طبق نظر برخی از شارحان حدیث مذکور، تحریف لفظی در آیه، در واژه «عَلَيْكُمْ» اتفاق افتاده است؛ به این‌گونه که «عَلَيْكُمْ» جایگزین آن شده تا نام امیرمؤمنان علیه السلام حذف شده باشد و حرف جر «علی» جایگزین آن شده باشد.^۶ مجلسی نیز گویند:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲. همان، ص ۶۱.

۳. تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۹.

۴. الجواهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، ج ۵، ص ۴۵۹.

۵. شرح الکافی، ج ۱۱، ص ۳۴۵.

۶. البضاعة المزجاة، ج ۱، ص ۴۹۰.

برخی از مشایخ ما «عَلَيْكُمْ» قرائت کرده‌اند.^۱

پنجم آن که، آنچه احتمال تحریف لفظی را در این آیه به شدت تضعیف می‌کند و مسأله تحریف معنوی را تقویت می‌سازد، روایت تفسیر القمی در این باره است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ اللَّؤْلُؤِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَيُّوبَ، عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ رَجُلٍ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ»، قَالَ لَهُ: إِنَّ الْكِتَابَ لَمْ يَنْطِقْ وَلَنْ يَنْطِقَ، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ هُوَ النَّاطِقُ بِالْكِتَابِ، قَالَ اللَّهُ: «هَذَا بِكِتَابِنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ»، فَقُلْتُ: إِنَّا لَا نَقْرُؤُهَا هَكَذَا، فَقَالَ: هَكَذَا وَاللَّهِ نَزَلَ بِهَا جِبْرِئِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ لَكِنَّهُ فِيمَا حُرِّفَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؛^۲

ابو بصیر گوید: این آیه را خواندم: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ»، حضرت فرمود: «کتاب سخن نگفته و نخواهد گفت؛ لکن رسول خداست که کتاب را به سخن می‌آورد. خداوند می‌فرماید: «هَذَا بِكِتَابِنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ». این (رسول خدا) با کتاب ما به حق با شما سخن می‌گوید». عرض کردم: فدایت شوم! ما این گونه نمی‌خوانیم. فرمود: به خدا قسم! جبرئیل بر رسول خدا این گونه نازل کرد؛ لکن این از مواردی است که در قرآن تغییر داده شده است.

این روایت از لحاظ سندی به دلیل مرسل بودن، ضعیف و با روایت صحیح ابو بصیر در کتاب الکافی قابل تعارض نیست؛ اما همگونی بسیار زیاد بین دو متن و احتمال صدور روایت با لفظ «بِكِتَابِنَا» این احتمال را تقویت می‌کند که امام خواسته‌اند تفکر جدایی معصوم را از کتاب نفی کنند؛ همچنان که در روایت «ابن ماهیار» همین مطلب بدون تلاوت مجدد آیه، بیان شده است.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ: قَوْلُهُ تَعَالَى: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ»، قَالَ: إِنَّ الْكِتَابَ لَا يَنْطِقُ وَلَكِنَّ مُحَمَّدًا وَاهْلَ بَيْتِهِ هُمُ النَّاطِقُونَ بِالْكِتَابِ.^۳

از سوی دیگر، بر فرض آن که قرائت يُنطق را به صورت مجهول بپذیریم، به نظر می‌رسد

۱. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۲۵، ص ۱۰۸.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۵.

۳. تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص ۵۵۹.

امام علیه السلام در مقام بیان اختلاف قرائت نبوده است؛ یعنی دستور به قرائت به این شکل نداده، بلکه امام می خواسته با قرائت به صیغه مجهول چگونگی نطق کتاب را محسوس کنند. لذا این گونه بیان کرده اند که *يَنْطِقُ* به صورت صیغه معلوم به معنای حقیقی در این آیه معنا نمی دهد. اگر هم *يَنْطِقُ* (به صیغه معلوم) بخوانید، همچون فعل مجهول به دنبال فاعل حقیقی و نه نحوی نطق باشید و در جستجوی کسی باشید که می تواند از جانب قرآن سخن بگوید. بنابراین، امام به دنبال آگاهی بخشی به این نکته بوده است که نسبت دادن نطق به کتاب، مجاز و از نوع علاقه «جانشینی مفعول به جای فاعل» است؛ همان گونه که برخی از محدثان بدان اشاره کرده اند.^۱

شیخ طوسی می گوید:

به کاربردن نطق در آیه به خاطر ثابت بودن و آشکار بودن مطالب قرآن است.^۲

همان گونه که فخر رازی در اسناد نطق به کتاب گوید:

در این نوع آیات خداوند کتاب را به کسی تشبیه کرده که بیانی از او صادر می شود؛ چه آن که کتاب سخن نمی گوید؛ لکن همچون هر گوینده ای که از حق خود سخن می گوید، کتاب هم مراد خودش را بیان می کند.^۳

ناگفته نماند که پذیرش معنای قرائت آیه با «*يَنْطِقُ*» (به صورت معلوم)، به فهم برخی آیات دیگر، همانند آیاتی که حکم کردن را به کتاب نسبت می دهد نیز کمک می کند؛ برای نمونه در قرائت آیه «*أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ؟*» آیا آنان را ندیدی که از کتاب بهره ای یافته بودند، چون دعوت شدند تا کتاب خدا درباره آن ها حکم کند.^۴ قرطبی می نویسد:

مشهور «*لِيَحْكُمَ*، کتاب حکم کند» خوانده اند و یزید بن قعقاع [به جهت این که کتاب زبان ندارد که بتواند حکم کند] «*لِيُحْكَمَ*، درباره کتاب حکم شود» قرائت کرده است. او قرائت اول را بهتر می داند؛ چون با آیات دیگر مناسب است؛ زیرا خداوند در جای دیگر می فرماید: «*هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ*»^۵

۱. همان، ص ۵۶۰.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۶۰.

۳. التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۶۸۰.

۴. سوره آل عمران، آیه ۲۳.

۵. المعجم فی فقه لغه القرآن و سر بلاغته، ج ۱۳، ص ۲۴۶.

معنای عدم قرائت این گونه

نکته دیگر این که عبارت «لا نقرأها» در گفتار ابوبصیر را دو نوع می توان معنا کرد:

۱. این گونه تلفظ نمی کنیم؛

۲. این گونه معنایی را برداشت نمی کنیم. علامه عسکری با استشهاد به استعمالات «واژه

قرأ» در قرآن و روایات در زمان صحابه، می گوید:

قرائت در زمان پیامبر ﷺ و صحابه به معنای خواندن همراه با فهم معنای آیات بوده

است. نیز «إقراء» به معنای تعلیم لفظ قرآن همراه با معانی آیات بوده است و «مقرئ»

به کسی اطلاق می شد که خواندن قرآن را همراه با تفسیر آیات به دیگران می آموخت.^۱

بر اساس این معنا می توان گفت منظور ابابصیر این بوده است؛ یعنی فکرمی کنیم خود

کتاب می تواند سخن بگوید و می شود نطق را حقیقتاً به کتاب نسبت داد؛ اما امام در این

روایت این گونه فهم را تخطئه می کند.

جمع بندی

از آنچه گفته شد، می توان نتیجه گرفت که مفهوم آیه اولاً به جهت ابهام در معنای «کتابنا» در آیه (نامه اعمال، لوح محفوظ یا قرآن کریم) و ثانیاً به جهت وجود ابهام در مفهوم تحریف در روایت ابوبصیر (۱). تحریف معنوی، ۲. تحریف لفظی: کتَابُنَا، يُنْطِقُ، عَلَیْکُمْ و بکتابنا) دارای چند معنای متفاوت خواهد بود.

منظور از نفی ناطقیت کتاب در روایت ابوبصیر، بر اساس لغت، نطق حقیقی است. در غیر این صورت، ناطقیت به معنای مجازی، برای کتاب صحیح است. از این رو شاهد آن هستیم که فقدان اعراب گذاری در اصل نسخه الکافی و مشخص نبودن این که قرائت اصلاح شده مربوط به کدامین واژه است و به تبع تردید شارحان درباره الفاظ تحریف شده آیه از یک سو و وجود روایاتی هم مضمون دال بر تحریف معنوی آیه مزبور از سوی دیگر، مسأله تحریف لفظی و اختلاف قرائت اهل بیت را درباره واژه «ینطق» سخت تضعیف می کند و نمی توان با قاطعیت گفت که قرائت اصلاح شده مزبور مربوط به فعل «ینطق» است.

آنچه از مجموع سه روایت «کلینی»، «قمی» و «ابن ماهیار» به دست می آید، این است که

۱. القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۱، ص ۲۹۸-۲۸۹.

امام صادق علیه السلام در مقام مقابله با تفکر استقلال و کفایت قرآن و عدم نیاز به معصوم و حجت خدا در کنار آن است. امام علیه السلام این تفکر را به عنوان یک تحریف معنوی دانسته که در صدد ستیز با آن است.

اگر قرائت «یُنطق» (به صورت مجهول) در کلام امام ثابت می‌شد، با توجه به صحت روایت الکافی و تطابق با رسم الخط مانعی برای قبول این احتمال نبود.

گونه دوم، تخطئه قرائت مشهور با استدلال تاریخی

یکی دیگر از انواع استدلال‌های اهل بیت علیهم السلام در تخطئه قرائت مشهور، استدلال تاریخی است؛ به عنوان نمونه، روایت قرائت آیه ۱۱۸ سوره توبه بررسی قرار می‌شود. در این آیه می‌خوانیم:

﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاعَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاعَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۱

و نیز [خداوند عنایت نمود] بر آن سه نفری که (از همراهی با سپاه تبوک) واپس نهاده شدند (و به دستور مردم با آنان قطع رابطه کردند) تا آن‌گاه که روی زمین با همه پهناوریش بر آن‌ها تنگ شد و دل‌هایشان از خودشان به تنگ آمد و دانستند که هیچ پناهگاهی (در فرار) از خدا جز به سوی او نیست، سپس خدا بر آن‌ها به رحمت خود بازگشت تا توبه کنند و بازگردند که همانا خدا خود بسیار عطا و توبه‌پذیر و مهربان است.

در روایت صحیح «فیض بن مختار» در کتاب الکافی آمده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ فَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: كَيْفَ تَقْرَأُ ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا﴾؟ قَالَ: لَوْ كَانَ خُلِفُوا لَكَانُوا فِي حَالِ طَاعَةٍ وَلَكِنَّهُمْ خَالَفُوا عُثْمَانَ وَصَاحِبَاهُ. أَمَا وَاللَّهِ مَا سَمِعُوا صَوْتَ حَافِرٍ وَلَا فَعْقَعَةٍ حَجْرٍ إِلَّا قَالُوا أَتَيْنَا فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْخَوْفَ حَتَّىٰ أَضْبَحُوا؛^۲

فیض بن مختار گوید: امام صادق فرمود: این آیه را چگونه می‌خوانی: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا﴾؟ امام فرمود: اگر آن سه نفر به جا مانده بودند که (مورد سرزنش و

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۸.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۳۷۷.

بی مهری قرار نمی گرفتند و) در حال اطاعت و فرمانبرداری بودند ولی باید درباره آن‌ها خواند: «خَالَفُوا؛ تخلف و مخالفت کردند.» و مقصود عثمان و دو رفیقش هستند که به خدا سوگند صدای سم اسب و برخورد سنگی را نشنیدند، جز آن‌که گفتند: «گرفتار شدیم» و خداوند ترس را بر ایشان مسلط کرد تا صبح کردند.^۱

عیاشی نیز همین قرائت و استدلال را با اندکی اختلاف نقل کرده است.^۲ علی بن ابراهیم از حضرت نقل می‌کند که فرمود:

إِنَّمَا أُنزِلَ ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَالَفُوا﴾ وَلَوْ خُلِفُوا لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ عَيْبٌ؛^۳
نزول آیه به شکل «خَالَفُوا» است. اگر «خُلِفُوا» بود که عیبی بر آن‌ها نبود.

توضیح استدلال

این روایت با وجود صحت سندش با روایات شأن نزول آیه^۴ و همچنین با گزارش‌های تاریخ اسلام منافات دارد؛ چراکه اکثریت قریب به اتفاق مفسران^۵ این آیه را مربوط به سه نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ به نام‌های «کعب» و «مراره» و «هلال» دانسته‌اند. این سه نفر از

۱. ترجمه الروضه من الکافی، ج ۲، ص ۲۳۰.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۱۵.

۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۹۸.

۴. روایت عیاشی در منابع شیعی از امام صادق علیه السلام نمونه‌ای از آن است: عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا﴾، قَالَ: كَعْبٌ وَ مَرَارَةُ بْنُ الرَّبِيعِ وَ هَالَلُ بْنُ أُمَيَّةَ (تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۱۵).

۵. به عنوان نمونه سیوطی نام یازده نفر از محدثان، مورخان و مفسران که شأن نزول آیه مزبور را سه نفر یاد شده نقل کرده‌اند، این‌گونه سیاهه کرده است: أخرجه ابن جریر وابن المنذر و ابوالشیخ و ابن مردويه و ابن عساکر عن جابر بن عبد الله في قوله: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا﴾، قال كعب بن مالك و هلال بن أمية و مرارة بن ربيعة كلهم من الأنصار، وأخرج ابن مردويه عن مجمع بن جارية قال: الثَّلَاثَةُ الَّذِينَ خُلِفُوا فتاب الله عَلَيْهِمْ كعب بن مالك و هلال بن أمية و مرارة بن ربيعة، وأخرج ابن مردويه عن ابن شهاب قال: ان الثلاثة الَّذِينَ خُلِفُوا كعب بن مالك من بني سلمة و هلال بن أمية من بني واقف و مرارة بن ربيع من بني عمرو بن عوف، وأخرج ابن مردويه عن أنس بن مالك تعالى في سورة التوبة... كعب بن مالك السلمی و هلال بن أمية الواقفی و مرارة بن ربيعة العامری، وأخرج ابن مندة و ابن عساکر عن ابن عباس رضي الله عنه ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا﴾، قال: كعب بن مالك و مرارة بن الربيع و هلال بن أمية، وأخرج عبد الرزاق و ابن أبي شعبة و أحمد و البخاری و مسلم و ابن جریر و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و ابن حبان و ابن مردويه و البيهقي من طريق الزهري قال: أخبرني عبد الرحمن بن عبد الله بن كعب بن مالك... (الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج ۳، ص ۲۸۹).

۳. برخی از تفاسیر که این شأن نزول را نقل کرده‌اند: تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۲، ص ۱۳۵؛ معانی القرآن، ج ۱، ص ۴۵۱؛ جامع البيان في تفسير القرآن، ج ۱۱، ص ۱۶؛ التفسير الكبير، ج ۳، ص ۳۵۴؛ التبيان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۳۱۵؛ مفتاح الغيب، ج ۱۰، ص ۱۹؛ الكشف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ۲، ص ۳۱۸؛ جوامع الجامع، ج ۲، ص ۸۹؛ تفسیر البيضاوی، ج ۳، ص ۱۰۰؛ تفسیر آلوسی، ج ۶، ص ۲۵؛ تفسیر المرغنی، ج ۱۱، ص ۲۱؛ المنار، ج ۱۱، ص ۳۵؛ الميزان، ج ۹، ص ۴۰۵؛ الفرقان، ج ۱۳، ص ۲۶۴؛ اطیب البيان، ج ۶، ص ۳۲۸.

رفتن به جنگ تبوک سرباز زدند و در مدینه ماندند و رسول خدا ﷺ و مسلمانان به دستور خداوند در قرآن کریم به ایشان بی‌اعتنایی کردند. از این رو، در مدینه عرصه برایشان تنگ شد تا این که به کوه رفتند و از یکدیگر جدا شدند تا این آیه درباره آنان نازل شد؛^۱ اما در این روایت، مورد نزول آیه را درباره عثمان و دو رفیقش (عمر و ابوبکر) می‌داند. آن‌ها بودند که مخالفت کردند تا جایی که صدای پای سم اسبی یا صدای افتادن سنگی به گوششان نمی‌خورد، مگر این که می‌گفتند: «دشمنان بر ما هجوم آوردند». خداوند ترس را بر آن‌ها مسلط کرد تا این که صبح کردند.

فقه الحدیث

در مقام تفسیر و فهم مراد از این روایت چند نکته قابل توجه است:
نکته اول این که، این احتمال وجود دارد که روایت صحیح فیض بن مختار در کتاب الکافی، شأن نزول باشد. بر این پایه، منظور از «الثلاثة» عمر و ابوبکر و عثمان اند که از رفتن به جنگ تبوک سرباز زدند؛ چنان که علامه مجلسی در شرح حدیث بیان کرده که در اثر تخلف و ترسی که خداوند بر آن‌ها مسلط کرد، زمین بر آن‌ها تنگ شد و از شدت ترس به تنگ آمدند تا این که صبح کردند و به رسول خدا ﷺ ملحق شده و عذرخواهی کردند.^۲ در این صورت با روایتی که شأن نزول را درباره سه نفر دیگر می‌داند و اکثر قریب به اتفاق مفسران گفته‌اند، تعارض دارد. البته در موارد زیادی از شأن نزول‌ها شاهد این نوع تعارض‌ها هستیم. گاه برای آیاتی، دو یا چند شأن نزول بیان شده است.

احتمال دیگر در این روایت، آن است که روایت صحیح فیض بن مختار، تأویل باشد؛ یعنی در مقام بیان لایه معنایی و بطنی آیه باشد، همان‌گونه که برخی از شارحان حدیث، مخالفت سه خلیفه را در روایت، به معنای مخالفت از رفتن به جنگ تبوک ندانسته، بلکه مربوط به مخالفت درباره ولایت دانسته‌اند؛ بدین معنا که این سه نفر درباره ولایت با رسول خدا ﷺ مخالفت کردند تا جایی که بر اثر تسلط خوفی که خدا بر آن‌ها قرار داد، هر شب با خوف و خطر صبح می‌کردند.^۳ گفتنی است که آیه قبل و این آیه، بر قبول شدن توبه این سه

۱. اگرچه در برخی از روایات به اشخاص دیگری هم اشاره شده است: قال صفوان: قال أبو عبد الله: كان أبو لبابة أحدهم -

یعنی فی ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا﴾ (تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۱۶).

۲. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۵۶۵.

۳. شرح الکافی، ج ۱۲ ص ۵۱۸.

نفر دلالت صریحی ندارد؛ زیرا ممکن است بگوییم خداوند فرموده است که من توبه آن‌ها را می‌پذیرم، ولی آن‌ها توبه نکرده باشند. علاوه بر احتمال مذکور، در برخی از روایات نیز به این مطلب تصریح شده است.^۱ برخی از شارحان حدیث گفته‌اند که مؤید این که درباره این سه نفر آیه نازل شده باشد، این است که بعد از مذمت آن‌ها در این آیه، در آیه بعد، مؤمنان را به تقوا و همراهی با صادقان یعنی اهل بیت علیهم‌السلام توصیه نموده است.^۲ مؤید مطلب ایشان (اتصال این دو آیه به یکدیگر) شهادت کسانی است که خود مصداق شأن نزول این آیه بوده‌اند.^۳

اگرچه روایت صحیح فیض بن مختار را به عنوان شأن نزول به راحتی نمی‌توان رد کرد، اما می‌توان گفت که فراوانی آیاتی که به این سه نفر تأویل شده، شاهد آن است که امام در مقام بیان بطن آیه بوده است.

نکته دوم این‌که، آنچه استدلال ذکر شده در این روایت را قابل تأمل نموده است، بار معنایی صیغه مجهول از ماده «خلف» است. در این روایت به نقل از امام علیه‌السلام، مرادشان بدین صورت بیان شده که این‌گونه که شما می‌خوانید، یعنی «خُلِفُوا» بار معنایی مثبت دارد؛ یعنی اگر جامانده بودند، عتاب و سرزنشی متوجه آنان نبود؛ حال آن‌که ملامت و سرزنشی که از آن‌ها شده، حکایت از آن دارد که آنان خودشان از جنگ تخلف کردند و فعل مورد بحث «خَالَفُوا» است.

نکته سوم این‌که، کارکرد تخطئه این قرائت تا چه مقدار است؟ امامش در مقام بیان این است که آیه در مقام سرزنش است. اگر برداشت مثبت‌انگاری در آیه باشد، هیچ عتاب و سرزنشی متوجه آنان نخواهد بود. پس یا «خُلِفُوا» بخوانید و «خَالَفُوا» معنا کنید؛ همان‌گونه که بسیاری از مترجمان این‌گونه ترجمه کرده‌اند یا اصلاً «خُلِفُوا» به دلیل آن‌که شائبه بار معنایی مثبت دارد، اشتباه است و در اصل «خَالَفُوا» باید قرائت شود.

شایان ذکر است که در قرآن کریم ماده «خلف» به عنوان کسانی که در جنگ شرکت نکرده‌اند یا به صورت معلوم آمده که نظربه بازماندن و نرفتن برخی افراد به جنگ دارد؛ همانند:

۱. در روایتی امام باقر علیه‌السلام درباره «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا» فرمود: خدا از آن‌ها درگذشت، به خدا قسم! آن‌ها توبه نکردند

(همان، ج ۲، ص ۱۱۶).

۲. همان، ج ۱۲، ص ۵۱۹.

۳. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۳، ص ۲۸۹.

﴿فَاقْعُدُوا مَعَ الْحَالِفِينَ﴾^۱؛

اکنون نیز با متخلفان بمانید.

﴿رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ﴾^۲؛

آن‌ها راضی شدند که با متخلفان باشند.

و

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ﴾^۳؛

سزاوار نیست که اهل مدینه، و باده‌نشینانی که اطراف آن‌ها هستند، از رسول خدا تخلف جویند.

یا به صورت مجهول آمده است؛ همانند آیه مورد بحث یا به صورت اسم مفعولی که

فاعلش مشخص نیست؛ همچون آیات

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ﴾^۴؛

بر جای ماندگان [از جنگ تبوک] از خانه نشستن خود به سبب مخالفت با پیامبر خدا خوشحال شدند.

﴿سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرُوا لَنَا﴾^۵؛

برجای ماندگان باده‌نشین به زودی به تو خواهند گفت: «اموال ما و کسانمان ما را گرفتار کردند، برای ما آمرزش بخواه».

﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَعَائِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ﴾^۶؛

چون به [قصد] گرفتن غنایم روانه شدید، به زودی برجای ماندگان خواهند گفت: «بگذارید ما [هم] به دنبال شما بیاییم».

﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ أُولَىٰ بِأَيْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾^۷؛

۱. سوره توبه، آیه ۸۳.

۲. خالفه: به معنای عمود آخر خیمه است و گاهی از زنان به مناسبت ماندن در خانه و خارج نشدن به جنگ خوالف تعبیر می‌کنند (المفردات). طبرسی از زجاج نقل می‌کند: زنان را خوالف گویند؛ به علت تخلف از جهاد (قاموس القرآن، ج ۲، ص ۲۸۵).

۳. سوره توبه، آیه ۱۲۰.

۴. همان، آیه ۸۱.

۵. سوره فتح، آیه ۱۱.

۶. همان، آیه ۱۵.

۷. همان، آیه ۱۶.

به برجای ماندگان بادیه نشین بگو: «به زودی به سوی قومی سخت زورمند دعوت خواهید شد که با آنان بجنگید یا اسلام آورند».

در این که این کاربرد قرآنی درباره بازماندگان از جنگ بار معنایی مثبت داشته و همراه با احترام از این افراد یاد می کند، اگرچه این افراد در سیاق آیات مورد مذمت و عتاب های تند قرار گرفته اند، یا این که بار معنایی منفی داشته و از روی عمد به صورت مجهول آمده و کنایه و طعنه ای بر این افراد است، دلیل متقن و مستندی در دست نیست. به بیان دیگر، معلوم نیست این ساختار به بازماندگان معنا شود؛ یعنی کسانی که از جنگ جا مانده اند یا به تعبیر پارسی قدیم «باز پس گذاشتگان»^۱ معنا شود، کسانی که از صحنه کنار زده شده اند. در واقع، خداوند این توفیق را از آن ها سلب کرده است؛ چنان که در نهج البلاغه جهاد دری در بهشت برای اولیای خاص خداوند معرفی شده است.^۲

نکته چهارم این که، بسیاری از مفسران در مقام بیان چرایی صیغه مجهول «خُلِفُوا» یا ساختار اسم مفعولی «مُخَلَّفِينَ و مُخَلَّفُونَ»^۳ بر نیامده اند و حتی برخی از آنان صیغه مجهول «خلفوا» را به صورت معلوم تفسیر کرده اند. بر این پایه آن را به تخلف و مخالفت از جنگ معنا کرده اند؛ اما برخی نسبت به کاربرد این ساختار با تردید سخن گفته و احتمالاتی را مطرح کرده اند؛ از جمله زمخشری می گوید:

شاید منظور این باشد که تبلی و نفاق و شیطان آن ها را در مدینه ماندگار نمود.^۴

قرطبی مخلف را به معنای متروک گرفته و می گوید:

خداوند از آن ها سلب توفیق کرد و آن ها را از حضور در جنگ باز داشت یا این که رسول خدا یا مؤمنان وقتی فهمیدند آنان نسبت به جهاد احساس سستی می کنند، آن ها را در مدینه جا گذاشتند و رفتند.^۵

مفسر دیگری درباره «فَرَحَ الْمُخَلَّفُونَ» می نویسد:

این ساختار مذمت و تحقیر را در بر دارد؛ زیرا نفرمود: المتخلفون.^۶

۱. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۱۳.

۲. نهج البلاغه، ص ۶۹.

۳. الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، ج ۲، ص ۲۹۶.

۴. همان.

۵. الجامع لاحکام القرآن، ج ۸، ص ۲۱۶.

۶. التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۱، ص ۳۴۴.

طبری در ذیل آیه ۱۱ سوره فتح برای کسانی که در حدیبیه حاضر نشدند، می‌نویسد:

خداوند آن‌ها را از همسفری تو باز داشت.^۱

برخی آیه «وَلَكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ»^۲ را مؤید این دانسته‌اند که این‌ها تخلف کردند و خداوند هم آن‌ها را عقب زد و از رفتن به جنگ باز داشت.^۳ برخی گفته‌اند که تعبیر «مخلفین» درباره منافقان به اعتبار آینده است؛ زیرا آنان از تبوک بازماندند. میدی نیز با بیان روایتی از رسول خدا ﷺ که فرموده است: «لا يزال اقوام يتأخرون عن الجماعات حتى يؤخروهم الله؛ همیشه افرادی که از همراهی با جماعت مسلمین سرباز زنند، خداوند آن‌ها را به عقب می‌افکند»، از «مخلفین» به «پس‌کردگان خدای» تعبیر می‌کند.^۴ برخی از مفسران گفته‌اند:

این تعبیر مخصوصاً به صورت صیغه «اسم مفعول» آمده، یعنی «پشت سر گذاشته شدگان» و اشاره به آن دارد که هنگامی که مسلمانان با ایمان، سستی و بهانه‌جویی‌های این گروه را مشاهده می‌کردند، آن‌ها را پشت سر گذارده و بی‌اعتنا به وضعیتشان به سوی میدان جهاد می‌شتافتند.^۵

خفت و خواری و ضعف در عقیده و ترس از جنگ با قریش، دیدگاه دیگر مفسران در باعث جاماندن اعراب از قضیه حدیبیه است.^۶

سیوطی در دو نقل می‌گوید که این سه نفر از توبه و قبول شدن توبه عقب انداخته شده بودند. این در حالی است که طبق روایات^۷ و تصریح مفسران، این سه نفر افرادی مؤمن بودند که نه از روی نفاق بلکه از روی تنبلی یا از سردنیا‌گرایی از رفتن به جنگ تبوک سرباز زدند و در مدینه ماندند.

نگاه امام صادق علیه السلام در روایت صحیح فیض

اگرچه احتمالات متعدد فوق‌الذکر، بار معنایی منفی را برای کاربرد صیغه مجهول

۱. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۶، ص ۴۸.

۲. سوره توبه، آیه ۴۶؛ ولی خدا از حرکت آن‌ها کراهت داشت. از این رو [توفیقش را از آنان سلب کرد و] آن‌ها را [از جهاد] باز داشت.

۳. تأویلات اهل السنه، ج ۹، ص ۳۰۰.

۴. کشف الاسرار، ج ۹، ص ۲۰۴.

۵. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۷.

۶. کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۲، ص ۲۸۲.

۷. جوامع الجامع، ج ۲، ص ۷۳.

رقم می‌زند، اما بار معنایی مثبتی که در کلام امام صادق علیه السلام است، در تعبیر مفسران نیز یافت می‌شود.

زمخشری درباره «خُلِفُوا» ابتدا می‌گوید:

فاعل رسول خداست که به منافقان اجازه داد در مدینه بمانند؛ زیرا اجازه گرفته بودند.^۱
 برخی از مفسران، همانند طبرسی نیز گفته‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را در مدینه باقی گذاشته بود؛ چراکه اجازه گرفته بودند در مدینه بمانند و رسول خدا به آن‌ها اجازه داد.^۲ این همان معنای مثبت برای «خُلِفُوا» است که امام در مقام اصلاح آن است. شیخ طوسی درباره این آیه می‌نویسد:

مخلف به کسی گویند که پشت سر کسانی که از شهر بیرون می‌روند، در شهر به جای می‌ماند و از خلف اشتقاق یافته است و ضد آن مقدم است.^۳

باز در این تفسیر بار معنایی منفی دیده نمی‌شود که این همان تفسیری است که امام علیه السلام در مقام تخطئه آن است.

اختلاف قرائت در این کلمه

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد که امام علی بن الحسین، امام باقر، امام صادق علیه السلام و ابو عبد الرحمن سلمی این آیه را «خَالَفُوا» قرائت کرده‌اند.^۴ همچنین عکرمه بن هارون مخزومی، زر بن حبیش، عمرو بن عبید و ابو عمرو «خَلَفُوا» و ابو مالک «خُلِفُوا» قرائت کرده‌اند.^۵

جمع بندی

از آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که اگرچه احتمال آن می‌رود که سبب نزول بیان شده از سوی امام تأویل نباشد، بلکه جری به مصادیق ناپیدا، یعنی توسعه مصداقی یا حتی به مصادیق نوپدید، یعنی استمرار زمانی باشد، کاربرد ماده (خلف) به صورت مجهول یک اصطلاح قرآنی است. «خُلِفُوا» می‌تواند بار معنایی مثبت داشته باشد؛ همچنان‌که در روایت

۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص ۲۹۶.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۱۸.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۲۱.

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۱۸.

۵. المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۳، ص ۹۴.

صحیح فیض بن مختار چنین قابلیت را امام متصور نمودند؛ هرچند برخی از مفسران «خُلِفُوا» را منفی معنا کرده‌اند.

وجود و عدم الف مقصوره در بالای حرف «خاء» در «خلفوا» زمینه‌ای برای این سازگاری رسم الخطی است. براین اساس، قرائت امام به صورت «خالفوا» از لحاظ سندی و متنی مشکلی ندارد و در کنار دیگر قرائات منقول در آیه می‌تواند جایگاه داشته باشد؛ زیرا این گونه اختلاف قرائت اولاً به جهت سازگاری با رسم الخط قرآنی ضرری به متن و تواتر قرآن نمی‌رساند، ثانیاً دارای سند معتبر است و ثالثاً طبق گزارش طبرسی، علاوه بر روایت صحیح فیض، روایاتی در کتب قرائات به ائمه سه‌گانه سجاد و صادقین علیهما السلام و ابوعبدالرحمن سلمی نسبت داده شده است؛ همچنان‌که دو قرائت متفاوت دیگر غیر از این دو روایت درباره کلمه «خُلِفُوا» نقل شده است.

گونه سوم، تخطئه قرائت مشهور با استدلال ادبی

یکی دیگر از گونه‌های اختلاف قرائت که اهل بیت در آن‌ها قرائت رایج و مشهور را تخطئه کرده‌اند، روایات همراه با استدلال ادبی است. اکنون یک نمونه از آن‌ها به بحث نهاده می‌شود. آیه ۱۱۲ سوره توبه، در بیان اوصاف مؤمنان آن‌ها را توبه کاران و عبادت کنندگان و... معرفی می‌کند. در شکل قرائت این آیه روایت زیر در کتاب الکافی وارد شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي بصيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: تَلَوْنَا «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ»، فَقَالَ: لَا. أَقْرَأَ التَّائِبِينَ الْعَابِدِينَ إِلَى آخِرِهَا، فَسُئِلَ عَنِ الْعِلَّةِ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ التَّائِبِينَ الْعَابِدِينَ؛^۱

ابو بصیر گوید: در محضر امام باقر علیه السلام این آیه را تلاوت کردم: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ...»، حضرت فرمود: این گونه بخوان: «التَّائِبِينَ الْعَابِدِينَ...». وقتی دلیل این گونه قرائت را پرسیدم، حضرت فرمود: خدا می‌فرماید [در آیه قبل]: «اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...» [چون الْمُؤْمِنِينَ مجرور است، پس صفات آن‌ها در آیه بعد باید مجرور باشد] التَّائِبِينَ الْعَابِدِينَ»، خداوند از مؤمنینی که تائب و عابد و... هستند [جان و مالشان را] می‌خرد.

در روایت عیاشی درباره رجعت نیز به مجرور خواندن این صفات نه‌گانه دستور داده شده،

ولی استدلال به آن تنها در موثقه ابوبصیر آمده است.^۱

علت مجرور خواندن التائبین

در این روایت علت مجرور خواندن «التائبین» وهشت وصف دیگر پس از آن، بیان شده است؛ زیرا این‌ها ویژگی‌های مؤمنانی است که خداوند مال و جان آن‌ها را خریده است:^۲

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳

یقیناً خدا از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را به بهای آن‌ها که بهشت برای آنان باشد، خریده، همان کسانی که در راه خدا پیکار می‌کنند، پس [دشمن را] می‌کشند و [خود در راه خدا] کشته می‌شوند. [خدا آنان را] بر عهده خود در تورات و انجیل و قرآن [وعده بهشت داده است] وعده‌ای حق و چه کسی به عهد و پیمان‌ش از خدا وفادارتر است؟ پس [ای مؤمنان!] به این داد و ستدی که انجام داده‌اید، خوشحال و شاد باشید و این است کامیابی بزرگ. [آن مؤمنان، همان] توبه‌کنندگان، عبادت‌کنندگان، سپاس‌گزاران، روزه‌داران، رکوع‌کنندگان، سجده‌کنندگان، فرمان‌دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر و پاسداران حدود و مقررات خداوند و مؤمنان را [به رحمت و رضوان خدا] مژده ده.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، اهل بیت علیهم‌السلام با توجه به تمهیداتی که برای حفظ ظاهر قرآن اندیشه شده بود، نگران تحریف لفظی آیات قرآن نبودند. ایشان بیشتر نگران تحریف معنوی آیات قرآن بوده‌اند. در طول تاریخ تفسیر قرآن، شاهد هستیم که احتمال برداشت استیناف از آیه بعد، زیاد بوده است؛ چنان‌که افراد متفاوتی همانند عباد بصری و زهری و مرد ناشناس - که در ادامه به روایات آن‌ها اشاره خواهیم کرد - در خطر این‌گونه برداشت معنوی از آیه قرار داشته‌اند؛ چه این‌که در آغاز نزول، این دو آیه با فاصله نازل شده است؛ در حالی که خداوند

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲. ملا صالح در شرح الکافی می‌نویسد: «همین روایت دلالت می‌کند که می‌تواند بین صفت و موصوف فاصله باشد؛ فیدل علی جواز الفصل بین الموصوف و الصفة بالاجنبی» (ج ۱۲، ص ۵۱۹).

۳. سوره توبه، آیه ۱۱۱ - ۱۱۲.

اتصال آن را در معنا لحاظ کرده است. از این رو، می‌توان یکی از احتمالات در این روایت را نسبت به تأکید امام به مجرور خواندن التائبین، همین دانست که مردم استقلالاً برای آیه دوم قائل نشوند بلکه آیه دوم را متصل به آیه اول و متمم معنوی آیه اول بدانند. امام در مقام بیان این نکته است که این آیات باید مجرور خوانده شود تا معطوف به آیه قبل و به صورت وصف مؤمنان معنا شود؛ یعنی راه را برای جدایی این دو آیه از هم ببندد، همان‌گونه که در روایت شأن نزول آیه در کتاب دعائم الاسلام آمده که از رسول خدا ﷺ سؤال شد این ثواب و بهره که در آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾ مطرح شده، برای همه مجاهدان است؟ یا مخصوص گروهی خاص از مجاهدین در راه خداست؟ پیامبر ﷺ جوابی ندادند تا این‌که خداوند آیه بعد را نازل کرد: ﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ...﴾. امام صادق (ع) در ادامه فرمودند:

فَأَبَانَ اللَّهُ ﷻ بِهَذَا صِفَةَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ اشْتَرَى مِنْهُمْ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ فَسُنَّ أَرَادَ الْجَنَّةَ فَلْيُجَاهِدْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَلَى هَذِهِ الشَّرَاطِطِ وَإِلَّا فَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ مَنْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْصُرُ اللَّهُ هَذَا الدِّينَ بِقَوْمٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ؛^۱

خداوند با آیه دوم تبیین کرد که جان و مال چگونه مؤمنان جهادگری را می‌خرد، هر کس طالب بهشت است، با این شرایط جهاد کند؛ وگرنه ممکن است مصداق روایت رسول خدا ﷺ باشد که خداوند این دین را با کسانی که در نزد خدا نصیب و بهره‌ای ندارند یاری می‌کند.

شواهد این نوع قرائت

از خوانش این صفات نه‌گانه به صورت مرفوع، از زبان معصوم مثل زیارت غدیریه امام هادی^۲ یا خوانش آیه اول در محضر معصوم از جمله قرائت آن در محضر امام زین العابدین و درخواست امام به ادامه آن جهت تفهیم متمم بودن آیه بعد برای آیه قبل و لویه صورت مرفوع فهمیده می‌شود که اتصال این دو آیه با هم و در حالت ضمیمه به هم، ملاک فهم آیه است.

۱. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۴۱.

۲. وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَعَمَّكَ وَأَخَاكَ، الَّذِينَ تَاخَرْتُمْ اللَّهَ بِتُفُوسِكُمْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيكُمْ: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُغَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُخَلِّتُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنَيْعِكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (کنز الدقائق، ص ۲۶۵).

به عنوان نمونه سماعه گوید: «امام صادق علیه السلام فرمودند:

عباد بصری حضرت امام سجاد علیه السلام را در راه مکه ملاقات کرد و گفت: ای علی بن الحسین، جهاد را رها کرده‌ای و از سختی آن رسته‌ای و به حج روی آورده‌ای که آسان‌تر است؟! خداوند عز و جل می‌گوید: «در واقع در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شود. وعده‌ای حق بر خداست در تورات، انجیل و قرآن و چه کسی از خداوند نسبت به عهد با وفاتر است؟ پس بشارت باد بر شما درباره معامله‌ای که انجام داده‌اید و آن همانا کامیابی عظیم است». امام سجاد علیه السلام فرمود: آیه را ادامه بده و به پایان برسان! عباد گفت: «توبه‌کنندگان، عبادت‌کاران، سپاس‌گویان، سیاحت‌کنندگان (روزه‌داران) رکوع‌کنندگان، سجده‌کنندگان، آمران به معروف، نهی‌کنندگان از منکر و حافظان مرزهای خدا و به (چنین) مؤمنان مژده بده». امام سجاد علیه السلام فرمود: هرگاه چنین مؤمنان را با این ویژگی‌ها ببینیم، جهاد به همراه آنان برتر از حج است.^۱

در این روایت حضرت پس از شنیدن آیه اول از او می‌خواهد که آیه را تا پایان بخواند؛ به این معنا که آیه ۱۱۲ بخشی از آیه ۱۱۱ است. روایت مذکور گوناگون نقل شده است: علی بن ابراهیم قمی راوی را «زهری» دانسته و می‌گوید که خود حضرت آیه دوم را تلاوت کردند.^۲ در روایت شیخ طوسی پرسش گرمردی ناشناس است و حضرت از او می‌خواهد که بعد از آیه را بخواند.^۳ پس دستور امام در موثقه ابابصیر به قرائت به صورت مجرور نیز برای تداعی این فهم است که هیچ‌گاه کسی تنها با تلاوت آیه اول به قضاوت ننشیند.

قرائت روایت صحیح بر پایه قواعد ادبی

اگر سه روایت امام زین‌العابدین و امام هادی علیه السلام و شأن نزول را فاقد مقام بیان شیوه قرائت ندانیم، این سه روایت، مؤید این است که تفاوت چندانی میان قرائت جرور رفع نیست، بلکه معیار اتصال معنوی بین دو آیه است. اگر قرائت رفع هم باشد و به صورت متصل معنا شود، باز صفت مؤمنان لحاظ شده است. امام باقر علیه السلام در مقام بیان این مطلب بوده که آیه با توجیحات نحوی از آیه قبل جدا نشود؛ لذا فرمود: «التائبین» بخوانید تا بدانید جزء آیه قبل است.

۱. الکافی، ج ۵، ص ۲۲.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰۶.

۳. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۳۴.

همانند برداشت‌های غلط از آیه، در عصر امام زین العابدین علیه السلام در زمان امام باقر علیه السلام نیز این‌گونه برداشت‌های خلاف نزول از آیه شایع بوده است. امام باقر علیه السلام آیه به صورت مجرور خواسته‌اند اولاً راه برداشت غلط از آیات قرآن را برای همیشه ببندند (در سطور بعد خواهد آمد که در قرائت رفع، امکان انفصال دو آیه هست)، ثانیاً توصیفی بودن آیه دوم را برای آیه اول عجین کنند.

احتمالات در اعراب «التائبون»

شایان ذکر است که در رفع «التائبون» پنج احتمال وجود دارد؛^۱ در دو احتمال با قرائت جر در معنا همسان شده و ضرری نمی‌رساند:

الف. خبر مبتدای محذوف باشد، «هم التائبون» که ضمیر مقدر «هم» به مؤمنین در آیه قبل بازگردد؛

ب. رفع، بنا بر بدل از ضمیر فاعل «یقاتلون» باشد که باز هم ضمیر فاعلی به «المؤمنین» برمی‌گردد.

اما در سه احتمال دیگر، رشته پیوند با آیه قبل منقطع می‌شود:

الف. التائبون مبتدا باشد و خبرش «العابدون» و بعد آن اوصاف هفت‌گانه، خبر بعد از خبر باشد؛ یعنی تائبان کسانی هستند که این صفات را دارند؛

ب. التائبون مبتدا و «الأمرون» خبر آن باشد؛

ج. التائبون مبتدا باشد و خبرش بعد از عبارت «والمحافظون لحدود الله» محذوف باشد (لهم الجنة یا من اهل الجنة ایضاً، خبرش باشد). گویان که خدا در دو آیه مجزا دو گروه را اهل بهشت دانسته است.^۲ این قول زجاج است و می‌گوید با این نظر، بهشت محدود به مؤمنین مجاهد در راه خدا نمی‌شود. آیه دوم هم تعداد دیگری از بهشتیان را بر شمرده است؛ همانند این که خدا در جای دیگر قرآن می‌فرماید:

﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾^۳

خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر قاعدان [ترک‌کنندگان جهاد] برتری مهمی بخشیده و به هر یک از این دو گروه (به نسبت اعمال نیکشان)

۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص ۳۱۴؛ الدر المصون فی علوم الکتاب المکنون، ج ۳، ص ۵۰۷.

۲. الدر المصون فی علوم الکتاب المکنون، ج ۳، ص ۵۰۷.

۳. سوره نساء، آیه ۹۵.

خداوند وعده پاداش نیک داده است.

فخر رازی با اعتقاد به اهمیت توسعه رحمت حق تعالی می‌نویسد:

توجیه زجاج در اعراب «التائبون» نیکوست؛ چراکه با این فرض وعده بهشت برای همه مؤمنین می‌شود، نه برای عده‌ای خاص.^۱

احتمالات در اعراب التائبین

اگر عبارت التائبین خوانده شود، دو احتمال دارد: یا مجرور باشد؛ چون صفات مؤمنین در آیه قبل است و این همان چیزی است که امام در صدد اثبات آن است یا منصوب باشد که در این صورت دو گونه توجیه دارد:

الف - منصوب به فعلی باشد که رابطه بین دو آیه با آن حفظ شود، همانند فعل «أعنی» و مانند آن که توصیف مؤمنین در آیه قبل باشد؛

ب - منصوب فعلی باشد که این آیه را مستقل از آیه قبل می‌کند، همانند «امدح» و مانند آن.^۲ امام با دستور به قرائت «التائبین» احتمال استیناف و استقلال از آیه قبل را که در حالت رفعی پدیدار می‌شود، منتفی می‌داند. در ادامه با استدلال به این که این‌ها صفات نه‌گانه مؤمنانی است که در آیه قبل مجرور بوده است، شائبه ذهنی مبتنی بر منصوب بودن التائبین را که در یکی از دو احتمال، استیناف از آیه قبل را تداعی می‌کند، مرتفع می‌سازد.

قرائت التائبین به وسیله دیگران

غیر از موثقه ابابصیر که این قرائت را به امام باقر علیه السلام نسبت می‌دهد، مرحوم طبرسی می‌نویسد:

امام صادق علیه السلام نیز آیه را این‌گونه خوانده است. غیر از دو امام معصوم دو نفر از صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله، یعنی عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب نیز «التائبین» قرائت کرده‌اند. أبو محمد، سلیمان بن مهران اسدی کوفی معروف به اعمش (از تابعین) دیگر کسی است که این‌گونه قرائت کرده است.^۳

عدم مخالفت امام با قرائت مقبول

بنا بر روایت صحیحی که در الکافی به نقل «معلی بن خنیس» و «عبد الله بن فرقد» از امام

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱۶، ص ۱۵۳.

۲. رک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۱۲.

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۱۲.

صادق علیه السلام آمده است، قرائت اهل بیت علیهم السلام نسبت به قرائت رایج در جامعه بی اساس نبوده است و اهل بیت علیهم السلام نیز همانند سایر مردم از یک قرائت مستند پیروی می کرده اند:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ فَرْقَدٍ وَ الْمُتَعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَا: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ مَعَنَا رَبِيعَةُ الرَّأْيِ فَذَكَرْنَا فَضَلَ الْقُرْآنَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنْ كَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ لَا يَقْرَأُ عَلَى قِرَاءَتِنَا، فَهُوَ ضَالٌّ، فَقَالَ رَبِيعَةُ: ضَالٌّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ ضَالٌّ، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: أَمَّا نَحْنُ فَتَنْقَرُ عَلَى قِرَاءَةِ أَبِي؛^۱

عبد الله بن فرقده و معلى بن خنيس گویند: ما در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم و «ربيعه الرأي» نیز با ما بود. پس ربيعه فضیلت قرآن را یاد آور شد، حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر ابن مسعود مطابق قرائت ما نمی خواند، او گمراه است. ربيعه گفت: گمراه است؟ فرمود: آری گمراه است. سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: اما ما مطابق قرائت «أبي بن كعب» قرآن را می خوانیم.

فیض کاشانی درباره این حدیث می گوید:

از این حدیث فهمیده می شود که قرائت روایت صحیح، قرائت ابی بن کعب است و این که آن قرائت موافق قرائت اهل بیت علیهم السلام است، جز این که قرائت ابی امروزه نزد ما مضبوط نیست؛ زیرا قرائت او در تمام الفاظ به دست ما نرسیده است.^۲

همان گونه که طبرسی در مجمع البیان گفته است، قرائت «التائبین» از «ابی بن کعب» رسیده است. بنا بر روایت فوق الذکر، قرائت امام در این آیه شریفه بر پایه قرائت «ابی بن کعب» است. روایت صحیح معلى بن خنيس می فهماند که اگر ائمه علیهم السلام هم قرار بود به صورت عمومی و آشکار قرائت کنند، به گونه ای که در جامعه رواج داشت، می خواندند و نزدیک ترین قرائت به مبانی آن ها قرائت ابی بن کعب بوده است.

جمع بندی و نتیجه گیری

از آنچه گفته شد، می توان نتیجه گرفت که هم قرائت «التائبون» به صورت رفع مروی از حضرات معصومان علیهم السلام است و می توان آن را بر پایه اتصال معنوی به آیه قبل تلاوت کرد و هم می توان «التائبین» به صورت مجرور و صفت برای مؤمنین قرائت نمود؛ زیرا هم مستند قرایی دارد و بر پایه قرائت ابی بن کعب است و هم روایت موثقی که دستور به این گونه قرائت داده است.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۴.

۲. الوافی، ج ۹، ص ۱۷۷۶.

آنچه مهم است، پیوند معنایی دو آیه به عنوان صفت و موصوف یا نعت و منعوت کنار هم است؛ همان‌گونه که برخی از دانشمندان علوم قرآنی هر دو قرائت را درست دانسته‌اند.^۱

نتیجه نهایی

اهل بیت علیهم‌السلام قرائت مشهور را در برخی از روایات تخطئه کرده‌اند. استدلال‌هایی هم در این روایات ذکر شده است. گونه‌شناسی استدلال‌ها در این روایات، چرایی و هدف از تخطئه‌ها را تبیین می‌کند؛ همچنان‌که می‌تواند روش برخورد با آن قرائت‌ها را هم روشن نماید.

۱. در مجموع، همه روایات تخطئه و استدلال‌های آن‌ها را به سه گونه می‌توان دسته‌بندی کرد.

گونه‌ها عبارت‌اند از: استدلال‌های عقیدتی، استدلال‌های تاریخی و استدلال‌های ادبی.

۲. قضاوت کلی درباره روایات تخطئه قرائت مشهور توسط ائمه علیهم‌السلام سزاوار نیست؛ چه

این‌که روایات در این زمینه از لحاظ متنی و سندی یکسان نیستند.

۳. اگر قرائتی از اهل بیت علیهم‌السلام دارای سند معتبر باشد و با رسم الخط مصحف سازگار باشد،

می‌توان همانند سایر قرائات مقبول، جایگاهی برای آن قایل شد. کاربرد این قرائت حتی در صورتی که در مقام خوانش قرآن مورد استفاده قرار نگیرد، در مقام فهم و تفسیر قرآن خواهد بود.

۴. این روایات، تحریف لفظی را نتیجه نداده و همچنان باید به قرائت متواتر یا مشهور نزد

عموم مسلمانان پای بند باش.

کتابنامه

- الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة، سيد رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۳ش.

- أنوار التنزيل وأسرار التأويل، عبدالله بن عمر بیضاوی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.

- البحر المحيط فی التفسیر، محمد بن یوسف ابوحیان، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ق.

- البضاعة المزجاة (شرح کتاب الروضة من الکافی)، محمد حسین بن قاریاغدی، قم، دارالحديث، ۱۳۸۸ش.

- بیان السعادة فی مقامات العباد، ملاسلطان محمد گنابادی، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.

۱. معانی القرآن، ج ۲، ص ۶۷.

- البيان في تفسير القرآن، سيد عبد الحسين طيب، قم، مؤسسه سبطين، ۱۳۸۶ش.
- تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، على استرآبادي، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، چ اول، ۱۴۰۹ق.
- تأويلات أهل السنة (تفسير الماتريدي)، محمد بن محمد ماتريدي، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۲۶ق.
- التبيان في تفسير القرآن، محمد بن حسن طوسي، بيروت، دار إحياء التراث العربي، بی تا.
- التحقيق في كلمات القرآن الكريم، حسن مصطفوي، تهران، مركز نشر آثار علامه مصطفوي، ۱۳۸۵ش.
- ترجمه الروضة من الكافي، هاشم رسولي محلاتي، تهران، علميه اسلاميه، ۱۳۶۴ش.
- ترجمه قرآن مجيد، عبد المحمد آيتي، تهران، سروش، ۱۳۷۴ش.
- ترجمه قرآن، على مشكينى اردبيلى، قم، الهادى، ۱۳۸۱ش.
- ترجمه قرآن، ناصر مكارم شيرازى، قم، دفتر مطالعات تاريخ و معارف اسلامى، چ دوم، ۱۳۷۳ش.
- ترجمه و شرح أصول كافي، جواد مصطفوي، تهران، گلگشت، ۱۳۷۷ش.
- التسهيل لعلوم التنزيل، محمد بن احمد ابن جزى، بيروت، شركة دار الأرقم بن أبى الأرقم، بی تا.
- تفسير الصافي، محسن فيض كاشانى، تهران، مكتبة الصدر، ۱۳۷۳ش.
- تفسير العياشى، محمد بن مسعود عياشى، تهران، المكتبة العلمية الاسلامية، ۱۳۸۰ق.
- تفسير القمى، على بن ابراهيم قمى، قم، دار الكتاب، چ سوم، ۱۴۰۴ق.
- التفسير الكاشف، محمد جواد مغنيه، قم، دار الكتاب الإسلامى، ۱۴۲۴ق.
- التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)، محمد بن عمر فخر رازى، بيروت، دار إحياء التراث العربى، چ سوم، ۱۴۲۰ق.
- التفسير الكبير؛ تفسير القرآن العظيم، سليمان بن أحمد طبرانى، اردن، دار الكتاب الثقافى، ۲۰۰۸م.
- تفسير المراغى، احمد مصطفى مراغى، بيروت، دار الفكر، بی تا.
- تفسير مقاتل بن سليمان، مقاتل بن سليمان، تحقيق: عبد الله محمود شحاته، بيروت، دار إحياء التراث، ۱۴۲۳ق.
- تفسير نمونه، ناصر مكارم شيرازى، تهران، دارالكتب الإسلاميه، چ سى و دوم، ۱۳۸۰ش.
- تهذيب الاحكام، محمد بن حسن طوسى، تهران، دارالكتب الإسلاميه، ۱۳۶۵ش.
- جامع البيان في تفسير القرآن، محمد بن جرير طبرى، بيروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.

- الجامع لاحکام القرآن، محمد بن احمد قرطبی، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
- جوامع الجامع، فضل بن حسن طبرسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ش.
- الجوهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین، عبدالله شبر، کویت، شركة مكتبة الالفین، ۱۴۰۷ق.
- الدر المصون فی علوم الكتاب المکنون، احمد بن یوسف سمین حلبی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴ق.
- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال الدین سیوطی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- دعائم الإسلام، نعمان بن محمد ابن حیون، قم، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ۱۳۸۳ق.
- روح البیان، اسماعیل حقی بروسوی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، محمود بن عبدالله آلوسی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، حسین بن علی ابوالفتوح رازی، تصحیح: محمدجعفر یاحقی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱ش.
- شرح الکافی (الأصول و الروضة)، محمد صالح بن احمد مازندرانی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، المکتبة الاسلامیة للنشر و التوزیع، ۱۳۴۲ش.
- غریب القرآن فی شعر العرب، عبدالله بن عباس، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، چ اول، ۱۴۱۳ق.
- فتح القدير، محمد شوکانی، دمشق، دار ابن کثیر، ۱۴۱۴ق.
- الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، محمد صادقی تهرانی، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۶ق.
- فی ظلال القرآن، سید قطب، بیروت، دارالشروق، ۱۴۰۸ق.
- القاموس المحيط، محمد بن یعقوب فیروزآبادی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
- قاموس قرآن، سیدعلی اکبر قرشی بنابی، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ش.
- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تهران، الإسلامیة، چ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- کتاب العین، أبو عبد الرحمن خلیل بن أحمد فراهیدی، تحقیق: مهدی مخزومی، قم، دارالهجرة، چ اول، ۱۴۰۹ق.
- الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، محمود بن عمر زمخشری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- کنز الدقائق و بحر الغرائب، محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، تهران، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، مؤسسة الطبع و النشر، ۱۳۶۷ش.

- لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، بیروت، دارصادر، چ سوم، ۱۴۱۴ق.
- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، تهران، فراهانی، بی تا.
- المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز، عبدالحق بن غالب ابن عطیہ، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۲ق.
- مخزن العرفان، نصرت بیگم امین، بی جا، بی نا، بی تا.
- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر مجلسی، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، دارالکتب الإسلامیة، سوم، ۱۳۷۰ش.
- المزار الکبیر، محمد بن جعفر ابن مشهدی، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۳۷۸ش.
- معانی القرآن، یحیی بن زید فراء، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۸۰م.
- المعجم فی فقه لغه القرآن و سر بلاغته، محمد واعظ زاده خراسانی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۸ش.
- مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی، تحقیق: صفوان عدنان داودی، دمشق - بیروت، دارالعلم - الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
- المنار، محمد رشیدرضا، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۰م.
- المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبائی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- نفحات الرحمن فی تفسیر القرآن، محمد نهاوندی، قم، مؤسسة البعثة، ۱۳۸۶ش.
- النکت و العیون، علی بن محمد ماوردی، تحقیق: سید بن عبدالمقصود بن عبدالرحیم، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا.
- نهج البلاغہ، محمد بن حسین شریف رضی، تحقیق: صبحی صالح، قم، مؤسسة دارالهجره، چ اول، ۱۴۱۴ق.
- الوافی، محسن فیض کاشانی، اصفهان، مکتبة الإمام أميرالمؤمنین علی العامة، ۱۴۰۶ق.
- وسائل الشیعة، محمد بن حسن حرعاملی، تحقیق و تصحیح و تزییل: عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ پنجم، ۱۴۰۳ق.